

فریاد آشنا

مؤلف: مولانا سید ابوالحسن علی ندوی

مترجم : عبدالحکیم عثمانی

ندوی، ابوالحسن علی، ۱۹۱۳ -	Nadvi, Abulhasan Ali
فریاد آشنا / مؤلف ابوالحسن علی ندوی؛ مترجم عبدالحکیم عثمانی -	
زاهدان : عبدالحکیم عثمانی، ۱۳۸۰ .	
ص ۶۴ .	
ISBN 964-06-0000-8	
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
کتاب حاضر گزیده ای از رساله ها و سخنرانی های ابوالحسن علی ندوی	
می باشد .	
کتابنامه به صورت زیر نویس .	
۱. اسلام -- تجدید حیات فکری -- مقاله ها و خطابه ها . ۲. اصلاح	
طلبی -- مقاله ها و خطابه ها . الف . عنوان .	
BP۲۲۹/ن۴	۲۹۷/۴۸
۱۳۸۰	
کتابخانه ملی ایران	۲۷۷۸ - ۸۰ م
محل نگهداری:	

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	فریاد آشنا
مؤلف:	سید ابوالحسن علی حسنی ندوی
مترجم:	عبدالحکیم عثمانی
نوبت چاپ:	اول
تاریخ انتشار:	بهار ۸۰
حروفچینی:	موسسه فرهنگی مکی
تیراژ:	۳۰۰۰
ناشر:	مترجم
مرکز تهیه:	انتشارات صدیقی تلفن: ۴۴۲۳۷۸

فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	۱
وامعتصماه	۱۰
دو نمونه از غیرت اسلامی در تاریخ مسلمانان یکی از گذشته و دیگری از حال	۲۹
نقش مسلمانان در زندگی و سرنوشت بشریت	۳۷
تمدنهای پوشالی معاصر از دیدگاه یک مؤمن آگاه	۴۴

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا و مولانا محمد
الامين و على آله و اصحابه اجمعين

تاریخ سراسر افتخار و ارزشمند مسلمانان، تاریخ باشکوه و
سبز امت اسلامی که هر صفحه‌اش با افتخار و عظمتی مزین
گشته است، و در ادوار مختلف حیات مسلمانان، بیانگر فتوحات،
رشادتها، حماسه آفرینی‌ها، ابتکارات و خلاقیت‌ها می‌باشد،
همواره توجه پژوهشگران، محققان، دعوتگران و مؤرخین را به
خود معطوف داشته است.

نکته‌ای که در این روند تاریخی حایز اهمیت و در خور تأمل
است، تأثیراتی است که این امت در جهت رشد و ترقی جهانیان
در جنبه‌های مختلف زندگی به جای گذاشت، و سراسر گیتی را
از سعادت و کرامت، عدل و انصاف، علم و دانش، عفت و پاکی،
ادب و اخلاق، طهارت و نزاکت، مملو می‌نمود، متأسفانه با ایجاد
موانع از طرف دشمنان دیرینه اسلام و دسیسه‌های یهود و
نصاری این امر مهم کاملاً عملی نشد، آنها با عرضه نمودن
چهره تحریف شده از مسیحیت، سرسختانه ایستادن به نام دین
در برابر یافته‌های علمی، و دین را در برابر علم قرار دادن، سبب

شدند تا هر آنچه به نام دین در جهان عرضه می‌شود، تصویری از هیولای مخوف مسیحیت و جنایات پاپها و کشیشها که به خاطر بقای موقعیت خودشان بر هیچ کس رحم نمی‌کردند و از دم تیغ محاکم تفتیششان کمتر دانشمند و پژوهشگری جان سالم بدر می‌برد، در ذهن شان پدید آید.

با چنین ذهنیتی بود که اروپایی‌ها بدون تفکیک اصل دین از آنچه توسط دین فروشان و فرصت طلبان عرضه می‌شد، در برابر اسلام ایستادگی نمودند و از پذیرفتنش امتناع ورزیدند و بدین طریق از سعادت، ارزش و کرامتی که در چند قدمی شان در انتظار آنها بود محروم ماندند.

اما با این وصف نکته دیگری که در تاریخ این امت بیشتر قابل توجه است، تعهد و مسؤولیتی است که فرزندان این امت در ابلاغ رسالت و رساندن پیام اسلام و حس نوع دوستی و خیرخواهی نسبت به تمام بشریت، از خود نشان دادند و در این مسیر از هیچ کوششی دریغ ننمودند، و تا آنجا که قدرت و توانایی داشتند انسانها را از حق و حقیقت بهره‌مند نمودند و با بهره‌گرفتن از استعدادهای خدایی خویش و یاری و نصرت خداوند متعال که در آن روزگار، همیار و مددکارشان بود، در جهان تحول آفریدند. علامه اقبال رحمته اللہ علیہ به یاد این روزگار و به یاد دینی که امت مسلمه بر گردن سایر ملل دارد، چنین می‌سراید:

یاد ایامی که سیف روزگار
با توانا دستی ما بود یار
تخم دین در کشت دلها کاشتیم
پرده از رخسار حق برداشتیم
کشت حق سیراب گشت از خون ما
حق پرستان جهان ممنون ما
عالم از ما صاحب تکبیر شد
از گل ما کعبه‌ها تعمیر شد
آنها از افقی بالا و کرانه‌ای دور، با دیدی تازه و نوین، دیدی
خدایی و ایمانی بر بشریت در شرف نابودی، بر انسانی که در
باتلاق و با زده دنیا در حال غرق شدن بود، و رابطه‌اش با ربّش
قطع شده بود، خیرخواهانه و مخلصانه. نگریستند و با درد و
سوز از وی خواستند تا به طرف ربّش برگردد.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ

فَسَوِّئَكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَبِّكَ﴾^(۱)

(ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور
ساخته است و در حق او گول زده است) (که چنان بی‌باکانه
نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی

پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامان
داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است، و آنگاه به
هر شکلی که خواسته است تو را در آورده است و ترکیب
بسته است.)

ملل دنیا را که به ظاهر ادعای علم و دانش، کتاب و حکمت
می نمودند و از طرفی به لجاجت و عناد، حقایق را انکار
می کردند، آنها را به طرف توحید و یکتا پرستی فرا خواندند.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا
نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا
مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾^(۱)

(بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخن دادگرانه‌ای که
میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم،
بیایید بدان عمل کنیم و آن این) که جز خداوند یگانه را
نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی
دیگر را، به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد.)

آنها با خاطر نشان کردن این حقیقت که تمام موجودات دنیا،
بر هدایت تکوینی خدا در حرکت هستند و تمام آسمانیان و
زمینیان بر حمد و ثنای او مشغول هستند، انسانهای سرگردان و

حیران را، از اطاعت خواهشات و فرامین ساختگی خودشان، بر حذر داشته و به پذیرفتن دین الهی دعوت نمودند.

﴿أَفَقِرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^(۱)

(آیا جز دین خدا را می جویند (که اسلام است)؟ و آنان که در آسمانها و زمینند از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می شوند.)

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۲)

(آیا جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستید؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می کند؟)

آنها با درک این حقیقت که سرنوشت جهان و نجات انسانیت به گامهای راستین آنها منوط می باشد و اگر لحظه ای غفلت نمایند خطری جدی بشریت را تهدید خواهد نمود و تمدنهای پوشالی و مکتبهای مادی و نظامهای زمینی آرامش و امنیت جهان را به هم خواهد زد، در سرعت و شتاب عملکرد خویش افزودند و شب و روز، پیری و جوانی، فقر و غناء را یکی کرده و

در جهان به حرکت در آمدند.

نکته دیگری که در تاریخ امت اسلامی حتی در ادوار نه چندان طولایی و باشکوه نمی‌توان آن را نادیده گرفت، وجود غیرت، حمیت، احساسات و عواطف دینی است که هر گاه مقدسات اسلام مورد تعدی قرار می‌گرفت و یا از طرف دشمنان اهانتی متوجه مسلمانان می‌شد، آنگاه بود که با شعله ور شدن و تحریک شدن حمیت دینی و غیرت اسلامی نه اینکه طلسم‌های موجود در هم می‌شکست بلکه تا مسافت‌های دور دست و زمانهای طولانی پیامدهای خاص خودش را به جای می‌گذاشت. از این رو بود که جهان کفر و الحاد با شناختی که از خصوصیات این امت داشتند، کمتر چشم طمع به منافع این امت می‌دوختند و همواره از خوف اینکه مبادا با خشم و غضب آنها مواجه شوند از تحرکاتی که موجبات خشم و حمیت شان را فراهم نماید، خودداری می‌نمودند.

اما دشمنان اسلام با پی بردن به این واقعیت، نخست در جهت خشکاندن ریشه‌های غیرت زاء، و خنثی نمودن چاشنی‌های انفجار، و سلب اعتماد از اصل دین و منابع اسلام، تمام استعدادها و نیروهای فکری خویش را بکار بردند و در مرحله دوم قدرتهای کلیدی را در جهان اسلام به دست گرفتند و نظام‌های لائیک و ضد دینی را در جوامع اسلامی بر کرده

مسلمانان مسلط نمودند تا از این طریق فریادهای هر چند ضعیف را که گاه گاه احتمال برآمدنشان از گوشه و کنار خواهد بود، سرکوب نمایند.

اکنون در شرایط فعلی، امت مسلمه با توطئه هایی که از طرف استعمارگران علیه آن اعمال شده است، دوران سخت و طاقت فرسایی را می گذرانند که نه تنها از طرف قدرتهای اجنبی مورد تهدید قرار گرفته بلکه در سرزمینهای اسلامی نیز، عرصه بر آن تنگ گردیده است.

به این منظور دیر زمانی است که دعوتگران و اصلاحگران اسلامی برای بیداری امت مسلمه و خنثی نمودن نقشه های استعمار دست به کار شدند و ضمن تبیین مواضع غرب و روشن نمودن عملکرد دست نشاندهانش، سعی در ایجاد خود باوری و اعتماد به نفس، و احیاء جلوه های غیرت و حمیت دینی در بین مسلمین نمودند.

آنها با تأکید بر اینکه تمدن معاصر جهت رهایی یافتن از بندهای موجود و بحرانهای متعدد اخلاقی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چاره ای جز تن در دادن به قرآن. آخرین کتاب آسمانی و محمد رسول خدا آخرین پیامبر جهانی ندارند، مسلمانان را نیز به پذیرفتن این واقعیت که ایجاد هر نوع تحول و دست یافتن به سیادت و عظمت از دست رفته منوط به تحقق

تحول و تغییری است که باید در زندگی عملی تک تک آنها ایجاد شود، فرا خواندند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^(۱)

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری و بالعکس نمی کشاند) مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.

و به حق یکی از دعوتگران چیره دست و اصلاحگران موفق که با قلم و بیان خویش در قرن حاضر نقش بسزایی در بیداری امت مسلمه ایفاء نمود، استاد فقید و دانشمند عالیقدر، متفکر بزرگ جهان اسلام، مولانا سید ابوالحسن ندوی رحمته الله علیه می باشد که مباحث کتاب حاضر گزیده‌ای از رساله‌ها و سخنرانیهای ایشان در مناسبت‌های مختلف می باشد.

امیدوارم ترجمه این مباحث به زبان فارسی مورد رضای حضرت حق و پسند خوانندگان گرامی واقع گردد.

در پایان از عموم خوانندگان گرامی ضمن اینکه حقیر را از نظرات و انتقادات خویش بهره‌مند خواهند نمود، عاجزانه التماس دعای خیر دارم. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

عبدالحکیم عثمانی



والتصام

مؤرخ بزرگ، ابن اثیر در کتاب مشهورش «الکامل» چنین روایت می‌کند:

انَّ الْمُعْتَصِمَ بَلَغَهُ أَنَّ امْرَأَةً هَاشِمِيَّةً صَاحَتْ وَ هِيَ اسِيرَةٌ فِي أَيْدِي الرُّومِ «وامعتصماه» فَأَجَابَهَا وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى سُرِيرِهِ: لَيْبِكَ لَيْبِكَ وَ نَهَضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ صَاحَ فِي قَصْرِهِ: النَّفِيرُ النَّفِيرُ! وَ أَشْهَدُ الْقَضَاةَ وَ الشَّهَوْدَةَ عَلَى مَا وَقَفَ مِنَ الضِّيَاعِ وَ غَزَا «عمورية» وَ أَمَرَ بِهَا فَهَدَّمَتْ وَ أُحْرِقَتْ^(۱)

«به معتصم بالله اطلاع دادند که زنی هاشمی اسیر در دست رومی‌ها چنین فریاد بر آورده است: «وامعتصماه وامعتصماه» معتصم بالله به محض شنیدن این خبر در حالی که بر تختش نشسته بود لیبیک گویان وی را جواب داده و بلافاصله از جایش برخاست و در قصرش فریاد کشید: «آماده برای نبرد، آماده برای نبرد!» قاضی‌ها و گواهان را جهت تحویل و توضیح حدود زمینهای وقفی احضار نمود و شخصاً به جنگ «عموریه» رفت (یکی از شهرهای مهم روم) و آنجا را فتح نمود و طبق دستور، عموریه به آتش کشیده شد.»

این حکایت مربوط به زمانی است که قدرت از آن غیرت

اسلامی بود، و خشم و غضب برای حق، نصرت و انتقام جویی برای مظلوم و گرفتن دست ظالم زمامداران امور مسلمین بود. خویشتن را حامی اسلام و دین می دانستند، بخاطر حمایت از یک و فرد ناتوان و یا پیرزنی درمانده، زندگی و هستی خود را به خطر می انداختند. مسلمان در اقصی نقاط دنیا امنیت داشته، قوی و عزیز بود، به وجود یاورانی که در شرایط خاص، حمایتش کنند و برادرانی که بخاطر وی به پا خیزند، یقین داشت، و بدین جهت مجرمین دنیا کاملاً درک کرده بودند، که تجاوز بر این مسلمان به منزله شورانیدن شیران جنگل، و تحریک زنبورهای خشمگین است، تا انتقام نگیرند آرام نمی شوند، و دشمن متجاوز به هیچ وجه نه در آب و نه در خشکی، نمی تواند خودش را از چنگشان نجات دهد.

در آن زمان هر فرد از این امت، امتی بود، و هر تن از حمایت و نصرت همگی برخوردار بود. متولیان امر مسلمین، کسانی که تاریخ از آنها هر گونه عیب و نقصی را روایت نموده، و هرگز در ردیف نیکان و ابرار، حاکمان عادل و شایسته نبودند، و در دین و علم نیز هیچگاه برای خود برتری قایل نبودند، و چه بسا بر گناهان و خطاهای خویش اقرار و اعتراف می کردند، از چنان غیرت و حمیت اسلامی برخوردار بودند که جهت حمایت خانه ای از مسلمانان یا جمعی از زنان که مورد تجاوز و تعدی انسانهای پست قرار گرفته بودند، لشکرهای بزرگی را به فرماندهی بهترین فرماندهان و عزیزترین سرداران نظامی گسیل می داشتند و ماجراهای بس خطرناک به سبب نیت

خالصانه و عاطفه بلندشان به اذن الله تبدیل به خیر می‌گردید و اغلب چنین اقداماتی سبب فتحی بزرگ و شروع عهدی نوین می‌شد.

«بلاذری» در کتاب مشهورش «فتوح البلدان» اینگونه نقل می‌کند:

جمعی از زنان مسلمان سوار بر کشتی مورد تجاوز گروهی از قوم «مید» از سرزمین «دَیْبِل»^(۱) قرار گرفتند آنها کشتی را با تمام بارش توقیف نمودند در این اثنا زنی از قبیله «یربوع» فریاد برآورد: «یا حجاج یا حجاج» این فریاد توسط مردم به حجاج رسید. به محض رسیدن این خبر به حجاج، وی بلافاصله لبیک گفت و فردی را جهت آزادی اسیران به والی آنجا به نام «داهر» فرستاد. او جواب داد اسیران در دست رهنمایی هستند، که از قدرت من خارج اند. حجاج در ابتدا سپاهی را به فرماندهی «عبیدالله بن نبهان» فرستاد، که با کشته شدن عبیدالله سپاه شکست خورد، سپس سپاهی به فرماندهی «بدیل بن طهفة» فرستاد، که وی نیز کشته شد و سپاه شکست خورد. برای بار سوم سپاهی را به فرماندهی «محمد بن قاسم» در زمان «ولید بن عبدالملک» فرستاد، که سبب فتح سند گردید.

تاریخ اسلام از اینگونه قهرمانی‌ها، افتخارات و ماجراهایی که غیرت اسلامی در آن بروز نموده، پر است. غیرت یکی از

۱- بندری است قدیمی بر رودخانه سند که بر اثر طغیان رودخانه آثارش از بین رفته است و در

بزرگترین موهبت‌های الهی و والاترین گونه اخلاقی است، که زندگی بشریت با آن دارای حرارت، لذت، عزت و کرامت می‌شود، و عامل مهم در حمایت از تمدن شایسته و حقوق انسانیت و در جلوگیری از شکستندگان حرمت و قداست انسانها و تجاوز گران بر ضعفاء، کسانی که جز قانون جنگل و بیابان چیزی دیگر نمی‌فهمند، محسوب می‌شود.

و این نکته قابل ملاحظه است که در طول تاریخ هر کس فاقد غیرت بوده، همواره از طرف دیگران مورد تحقیر قرار گرفته و با بدترین اوصاف و القاب از وی یاد می‌شده است.

عربها در دوران جاهلیت و بعد از اسلام، کسانی که از موهبت‌های فطری و مکارم اخلاقی برخوردار بودند، غیرت را اساس اخلاق و رکن زندگیشان می‌دانستند و از این رو آن قبیله‌ای که هم پیمانش را در هنگام بروز مصیبت‌ها و تهاجم دشمنان رها می‌کرد و در کمکش سهل‌انگاری می‌نمود، چنان از وی به نفرت و پستی یاد می‌کردند، که نسلها اندر نسل این لکه در خاندانش باقی می‌ماند و با بدترین تعبیرات که هیچگاه در تاریخ ادبیات فراموش نمی‌شود، از طرف شعراء مورد هجو قرار می‌گرفت. اصلی که اغلب عربها به آن اعتقاد داشتند، این بود «أَنْصُرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»، «بردارت را چه ظالم است و چه مظلوم، حمایت کن».

هرکس این اصل را مورد توجه قرار نمی‌داد و یا در آن کوتاهی می‌نمود، در آن جامعه از هیچ ارزشی برخوردار نبود. جمعی از «بنی شیبان» بر فردی بنام «قُرَيْطُ بْنُ أَنَيْفٍ» از قبیله

«بنی عنبر» حمله ور شدند، و سی نفر از شترانش را به غارت بردند، طبق رسم جاهلی کسی از بنی قومش به نصرت و حمایتش برنخواست این موضوع باعث شد تا شاعر غیور و بزرگوار عربی، شعری را بسراید که برای همیشه در آفاق ماندگار شود و ضرب المثلی در جامعه عربی تلقی شود و این شعر در نوع خود یکی از اشعار بلیغ و ماندگار جهانی است.

لَوْ كُنْتُ مِنْ مَازِنٍ لَمْ تَسْتَبِحْ اِبْلِي

بنو اللقيطة من ذهل بن شيبانا

اذا لقام بنصري معشر خشن

عند الحفيظة ان ذو لوثة لانا

قوم اذا الشر ابدى ناجديه هم

طاروا اليه زرافات و وخذانا

لا يسألون آخاهم حين يندبهم

في النابت على ما قال برهانا

لكن قومي وان كانوا ذوي عدد

كيسوا من الشر في شيء وان هانا

يجزون من ظلم اهل الظلم مغفرة

و من اساءة اهل السوء احسانا

كان ربك لم يخلق لخشيتيه

سواهم من جميع الناس انسانا

فليت لي بهم قوما اذا ركبوا

شدوا الاغارة فرسانا و ركباناً»

ترجمه: اگر من مازنی می بودم «بنو لقیطه» فرزندان «ذهل بن شیبان»

شترانم را، غارت نمی کردند.

زیرا در آن هنگام (اگر مازنی می‌بودم و بر شترانم کسی غارت می‌کرد) جماعتی خشن در وقت غضب، وقتی که ضعیفان نرم می‌شوند، برای نصرتم قیام می‌نمودند.

مازنی‌ها قومی هستند که هر گاه شرّی برایشان پیش آید، گروه گروه و تک تک به طرف آن می‌شتابند.

هنگامی که برادرشان جهت کمک در مصایب از آنها کمک بخواهند، آنها از وی دلیل و برهان نمی‌طلبند.

اما قوم من، اگر چه از نظر نفرت کم نمی‌آیند، اما در دفع شرّ هر چند هم آسان باشد، هیچ به حساب نمی‌آیند.

آنها ظلم ظالمین را، با گذشت پاسخ می‌دهند، و بدی بدان را با نیکی. گویا پروردگارت برای ترس از خویش، غیر از آنها از جمع تمام انسانها، کسی را خلق نکرده است.

کاش در عوض آنها من قومی می‌داشتم که هر گاه بر اسب‌ها سوار می‌شدند چون شهبوران جهت حمله و غارت دشمن می‌تاختند.

اسلام آمد و در اصل مزبور جاهلی که عرب آنرا به عنوان یک قانون لازم الاجراء پذیرفته بود، مقداری اصلاح و تعدیل که با روح و طبیعت اسلام و با پیامهای آسمانی همسو بود، به وجود آورد. پیامبر ﷺ خطاب به یارانش فرمود: «انصر اخاک ظالماً او مظلوماً» صحابه از آنجایی که با فرامین منصفانه نبوت آشنا بودند، این دستور برایشان غیر قابل انتظار و تعجب برانگیز بود،

بلافاصله از وی سؤال نمودند آری! اگر مظلوم بود وظیفهٔ ماست که نصرتش کنیم اما اگر ظالم بود، چگونه کمکش نماییم؟ رسول خدا ﷺ این تفسیر جدید اسلامی را در جوابشان ارایه داد: «نصرت ظالم اینگونه است که دستش را بگیرید و از ظلم او را باز دارید.»^(۱)

جهان اسلام قرن‌ها بر این اصل ارزشمند و قانون پاک ادامهٔ حیات می‌داد، و مسلمانان همیشه برادران خویش را در دور و نزدیک اگر مظلوم واقع می‌شدند، حمایت می‌کردند و اگر چنانچه مرتکب ظلم می‌شدند و در صف ظالمین می‌پیوستند، با ممانعت از ظلم آنها را یاری می‌کردند و ظلم را با تمام انواعش در هر نقطه‌ای از جهان اسلام محکوم می‌کردند و هرگز با ظالم کنار نمی‌آمدند و در جوارش آرام نمی‌گرفتند. هیچگاه در برابر جنایت ستمگران، هر چند با عواقب خطرناک دچار می‌شدند، ساکت نمی‌نشستند و هر کس اینگونه نمی‌بود و بر خلاف این اصل عمل می‌کرد، از طرف جامعهٔ آن روز متهم به خیانت و غداری می‌گردید و شدیداً مورد تنفر عموم بوده و قاطبهٔ مسلمانان از وی برأثت می‌جستند.

دیری نپایید که مسلمانان با عصر جدیدی روبرو شدند، در

این عصر خودخواهی، جاه‌طلبی و مقام پرستی بر مسلمانان چیره گشت. گذشته از غیرت اسلامی، غیرت انسانی نیز در وجودشان خشکید، دیگر سقوط دولتی اسلامی، آوازه شدن ملتی بزرگ از مسلمانان، فاجعه‌های ویرانگر، تبدیل شدن مساجد به کلیساها، و اذان به ناقوس، اسیر شدن زنان پاکدامن در دست دشمنان غاصب و مصیبت‌های متعدد غیر قابل تحمل، مسلمانان را تکان نمی‌داد.

در این برههٔ تار و تیره از تاریخ، فاجعهٔ اسفناک اندلس به وقوع پیوست، شاعر اندلسی «صالح بن شریف رندی» که جهان اسلام را از دیده گذرانده بود، مرثیهٔ غمناک و گریان خویش را، تقدیم جهان اسلام نمود، اما این بار نالهٔ اندوهگین شاعر نتوانست قلبهای مرده را به تکان در آورد و غیرت پنهان را شعله ور نماید.

تَبْكِي الحَنِيفِيَّةَ البِيضَاءِ مِنْ أَسْفٍ
 كَمَا تَكِي لِإِفْرَاقِ الإِلْفِ هَيَّانَ
 عَلَى دِيَارٍ مِنَ الإِسْلَامِ خَالِيَةً
 قَدْ أَقْفَرَتْ وَهِيَ بِالكُفْرِ عِمْرَانُ
 حَيْثُ المَسَاجِدُ قَدْ صَارَتْ كَنَائِصُ مَا
 فِيهِنَّ الأَنْوَاقِيسُ وَصُلْبَانُ
 حَتَّى المَحَارِبُ تَبْكِي وَهِيَ جَامِدَةٌ
 حَتَّى المَنَابِرُ تَزْزِي وَهِيَ عَيْدَانُ

أَعْنَدَكُمْ نَبَأٌ مِنْ أَهْلِ أُنْدَلُسِ
 فَقَدْ سَرَى بِحَدِيثِ الْقَوْمِ رُكْبَانَ
 كَمْ يَشْتَعِثُ بِنَا الْمُشْتَضِعْفُونَ وَهُمْ
 قَتْلَى وَأَشْرَى فَايْمَهُنَّ إِنْسَانَ
 مَاذَا أَلْتَقَطُعُ فِي الْإِسْلَامِ بَيْنَكُمْ
 وَأَنْتُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانِ
 أَلْأَنْفُوسُ أَيْيَاتٌ هَاهُمْ
 أَمَا عَلَى الْخَيْرِ أَنْصَارٌ وَأَعْوَانِ
 لِيُثَلِّ هَذَا يَذُوبُ الْقَلْبُ مِنْ كَمَدٍ
 إِنْ كَانَ فِي الْقَلْبِ إِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ
 «ترجمه: دین حنیف و بی آرایش از تأسف می‌گرید چنانچه عاشق
 سرگشته بر فراق محبوبش می‌گرید.

بر سرزمینی تهی از اسلام که خشکیده است و با کفر آباد است.
 مساجد تبدیل به کلیساها شده و جز شیپورها و صلیبها، چیزی دیگر
 در آنها نیست.

محراب‌ها با وجودی که جامدند گریه می‌کنند و منبرها با وجودی که
 چوبی هستند، مرثیه می‌سرایند.
 آیا از اهل اندلس خبر دارید؟ کاروانها حکایت آن قوم را، هر جا
 رساندند.

مستضعفین که در بند و قتل هستند چقدر از ما کمک می‌طلبند، اما
 احدی نمی‌جنبند.

فاصله گرفتن از یکدیگر در اسلام چه معنایی دارد؟ شما ای بندگان

خدا با یکدیگر برادرید.

آیا افرادی غیور دارای همت پیدا نمی‌شوند؟ آیا برای خیر، در دنیا یار و یآوری وجود ندارد؟

بر چنین حالاتی، قلب از غم و اندوه ذوب می‌شود، اگر در قلب اسلام و ایمانی وجود داشته باشد.»

اما اینبار قلبی تکان نخورد زیرا مدت مدیدی گذشته بود که از غیرت تهی گردیده بود. فاجعه اندلس در شرایطی تحقق یافت که امپراطوری عثمانی در اوج قدرت و ترقی بود، و آفریقای اسلامی سرگرم حکومتها و امارتها بود. جهان مسیحیت دقیقاً درک کرده بود که مسلمانان غیرت اسلامی شان را که در طول تاریخ شعار و عقیده شان بوده از دست داده‌اند، و آنها چون گله گوسفندی هستند که هر یکی به خورد و خوراک خویش سرگرم است، و مجموعه‌ای از چندین امت هستند که هر امتی به مصالح خاص خودش می‌اندیشد و سرش در لاک خودش می‌باشد. اینجا بود که خواری اسلام و مسلمین داشت فرا می‌رسید، و دشمن فرصت طلب در صدد تکه پاره کردن سرزمین وسیع اسلام برآمد و دست به عملیاتی زد که هیچ وقت فراموش نخواهد شد.

اخیراً افرادی در جهان اسلام به قصد احیاء حمیت اسلامی در قلوب مسلمین، بپا خواستند و می‌خواستند حماسه و غیرت اسلامی را در جان و دل مسلمانان بدمند، یقیناً این بزرگترین

قدرت، و قوی‌ترین عامل سازنده بود، که تاریخ آنرا تجربه کرده بود، آنها مسلمانان را در گوشه‌ای از دنیا به نصرت و کمک برادران مسلمانشان در آن گوشه دیگر فرا خواندند.

امام سید احمد شهید رحمته الله و یارانش در هند به منظور نصرت و یاری برادران مسلمانشان در شمال غربی هند، که زیر یوغ استعمار داشتند پایمال می‌شدند، قیام نمودند و مردم را به این امر مهم فرا خواندند. در پی آن موجی خروشان از حمیت دینی به حرکت در آمد که حکومت انگلیس را به ستوه در آورد.

همینطور سید جمال الدین افغانی رحمته الله به قصد تشکیل جامعه اسلامی، رخت اقامتش را در هند و مصر افکند، و جهان اسلام را به تحقق این هدف فرا خواند، تا آنجا که اروپا را به وحشت انداخت، و به این منظور مدتی را در پاریس سپری نمود و مجله «العروة الوثقی» را که شعله برافروخته‌ای بود، از آنجا منتشر نمود. تهاجم از پیش طرح شده غرب، علیه دولت عثمانی آغاز گردید و جهان اسلام از شرق تا غرب، انزجار و تنفر خویش را ابراز داشته و جهت حمایت از دولت عثمانی، تمام توان خود را به کار گرفتند و در رأس تمام کشورها، هند مستعمره بریتانیا بیشترین سهمیه را از اعتصابات عمومی، کمکهای مردمی، از خود گذشتگیهای بی‌نظیر، بازداشت‌های متعدد و خساراتهای زیان آور داشت. حرکت گسترده‌ای از استعفا، مسؤولیت‌های مهم

دولتی و تحریم کالاهای اجنبی بوقوع پیوست بگونه‌ای که همه شهروندان هند و اجانب بر قدرت عاطفه اسلامی و عاطفه نوع دوستی انسانی اعتراف نمودند و رهبری این حرکت مهم را، افرادی مانند «مولانا ابوالکلام آزاد»، «شیخ الهند مولانا محمود الحسن دیوبندی» و «مولانا محمد علی رحمته الله» به عهده داشتند و گاندی و همراهانش نیز آنرا تأیید نمودند، که این خود یکی از عوامل برانگیخته شدن احساسات قومی و ملی و استقلال طلبی شهروندان هندو بود که سرانجام به آزادی و استقلال این کشور انجامید.

فاجعه دردناک فلسطین بوقوع پیوست و مسلمانان هند قسمت عمده‌ای از حماسه اسلامی و غیرت دینی خویش را بر اثر دوام سلطه انگلیس و موضع گیریهای ناموفقشان در موارد متعدّد نسبت به جهان اسلام، از دست داده بودند، اما آنها با این وصف در ابراز تنفر خویش در برابر این تقسیم ظالمانه و ایجاد دولت نامشروع اسرائیل، در قلب عرب کوتاهی نکردند و با جلساتهایی با شکوه با حضور هزارها مسلمان و با اعتصابها و راهپیمایی‌ها، تلگرافها و عهدنامه‌ها، آنچه را آنها در این سرزمین در توان داشتند، انجام دادند.

همینطور موضع‌گیری مسلمانان در قضیه جهاد الجزایر، یک موضع‌گیری قاطع، حماسی و بی‌نظیر بود. تمام اخبارش را

تعقیب می نمودند، روزنامه‌ها و مجلات در انتشار اخبار شهادت‌طلبی‌ها و قهرمانی‌های مجاهدین، و افشای مظالم غیرانسانی فرانسوی‌ها، با یکدیگر به رقابت می پرداختند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از خانواده‌ها به ثبت نام و جمع آوری کمک‌های جمع مردمی که احیاناً زیاد و بعضی وقتها هم متواضعانه بود، مشغول بودند و آنها را توسط نماینده حکومت الجزایر در دهلی نو، به مجاهدین می فرستادند و به این طریق مسلمانان هند، خودشان را در مصیبت وارده بر برادران مجروح و داغ‌دیده خویش در الجزایر، شریک می نمودند.

آری! اگر چه در این باب سخن زیاد است اما بدون هر نوع منت و فخری، گوشه‌ای را یادآوری نمودیم زیرا اسلام و اخوت اسلامی و عاطفه انسانی است، که در چنین مواردی دعوت به می نماید همکاری و همدردی می دهد.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

«رَأَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَ تَوَادُّهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عَضُوٌّ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَّى»^(۱)

«مسلمانان را در ترحم و دوستی و عطوفت، مانند یک

جسد می‌بینی، اگر عضوی از آن بدرد آید تمام جسد به خاطر آن به بیداری و تب دچار می‌شود.»

و قطعاً اگر مسلمانان در دایره تنگ و محدود جغرافیایی زندگی کنند و هر کس برای خویش ادامه حیات دهد، آن روز است که از همه چیز محروم خواهند شد.

مسلمانان جزء تکالیف مقدس خویش می‌دانند که ظلم و خشونت را بر بنی‌نوع انسانی و بر ضعفاء و بر اقلیت‌ها، هر چند این ظلم و ستم در کشوری اسلامی انجام گیرد، آن را شدیداً محکوم نمایند زیرا ظلم در هر جا و از هر شخص محکوم است بخصوص اگر مسلمان عامل آن باشد.

و مسلمانان هرگز این توصیه الهی را فراموش نکردند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^(۱)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره بر پا دارندگان عدل

باشید، به خاطر خدا شاهد باشید (لوجه الله شهادت دهید)

اگر چه این شهادت علیه خود و یا پدر و مادر و بستگانان باشد.)

با تأسف شدید، با وصف آنچه بیان شد، اخیراً مسلمانان به

شکلی غیر قابل انتظار، به انصراف ملتهای اسلامی و حتی ملتهای عرب، که در طول تاریخ منبع غیرت و حمیت بودند، به خود و قضایاییشان و اعراض و تجاها از آنچه در مناطق دیگر از مصیبتها و فاجعه‌ها رخ می‌دهد، دچار شدند.

آن هستهٔ بیدار و آگاه که از شعور سیاسی بالایی برخوردار بود و در مطبوعات نقش اساسی را داشت، در این بین به قومیت و ملی‌گرایی روی آورده و تمام امور و قضایا را با معیار خاص خودش که مصلحت ملی و قومی باشد می‌سنجد، در ارزیابی سیاسی هر رویداد، قبل از اینکه مصالح عموم مسلمین و آنچه را اخوت اسلامی و حس نوع دوستی و عدالت اجتماعی می‌طلبد در نظر گیرد، در ابتدا نظریهٔ سازمان ملل و تصمیم پارلمان را مورد توجه قرار می‌دهد. آری، قبل از اینکه قربانی حوادث را ملاحظه نمایند، از آمرین حوادث تحقیق می‌کنند که چه کسانی هستند، و چه بسا این ارزیابی غیر عادلانه آنها را و می‌دارد، تا بر بزرگترین تراژدی و خطرناکترین فاجعه مهر سکوت بر لب نهند، فاجعه‌ای که منجر به قتل هزاران انسان بی‌گناه و کودکان معصوم و به آتش کشیده شدن هزاران خانه و انبار و کارخانه‌های مسلمانان و هتک حرمت زنان پاکدامن شده و سبب محرومیت هزاران تاجر و سرمایه دار از دارایی شان که از قوت یومیه و ستر عورتشان نیز محروم می‌شوند و در سرمای سرد

زمستانی زیر چتر نیلگون آسمان بسر می‌برند و با سختی و ذلت غیر قابل وصف زندگی بسر می‌کنند، می‌شود.

نهایت اقدامی که در چنین مواردی علیه رهبران و سردمداران متجاوز می‌شود، این است که موضوع را به پارلمان می‌کشند و نمایندگان منصف و آزاده از طیفهای دینی و سیاسی به رایۀ سخنرانیهایی کوبنده و صریح، سخنانی جذاب و گیرا می‌پردازند که در آن صرفاً به وحشیانه بودن متجاوزین و شدت و عمق حادثه اعتراف می‌کنند.

بسیاری از حکومت‌های اسلامی و ملتهای عرب، در چنین مواردی سکوت مطلق را اختیار نموده، و مطبوعاتشان از برملا نمودن حقیقت حوادث و آگاهی عموم مردم امتناع می‌ورزند و اساساً از اینکه مسلمانان بر مصیبت‌های وارده بر برادرانشان اطلاع یابند، خودداری می‌نمایند و سفیرانشان در اینگونه موارد به هیچ وجه لب به سخن نمی‌گشایند و از طرف ملت نیز هیچ نوع اعتراض و انکاری بر وضع موجود به دولت ارسال نمی‌شود.

در این شکی نیست که عصر تهاجم نظامی و دفاع مسلحانه از مظلوم، گذشت و تازه اگر کشوری چنین قدرتی نیز داشته باشد، تهدید و دخالت نظامی جز پیچیده کردن قضیه نتیجه دیگری ندارد.

در چنین شرایطی بر مسلمانان لازم است که بر خدا توکل

نموده و بر شایستگی و استعداد‌های خود و مشارکت مخلصانه خویش در سازندگی میهن و حراست آن، و بر حقوق مشروع قانونی خویش که حکومت جمهوری لائیک به آن اعتراف دارد، اعتماد نمایند و از طرفی بر برادرانشان در خارج لازم است تا توجه و عنایت خود را بر کسانی که رابطه عقیده و فرهنگ آنها را به ایشان ارتباط می‌دهد، مبذول داشته و آنها را که در مراحل مختلف تاریخ، پیشگامان کاروان علم و فرهنگ بودند و سرزمینشان جهان اسلام را با تقدیم نابغه‌ها و مغزهای متفکر بهره‌مند نموده و با نفیس‌ترین و بی‌نظیرترین آثار، مراکز علمی جهان اسلام را مزین نمودند، و اکنون نیز این سرزمین از بزرگترین مراکز دعوت و علوم اسلامی محسوب می‌شود، مورد تفحص و عنایت قرار دهند و باید بر دردها و آرزوهای قلبی آنها و اخبارشان، همواره مطلع باشند و این احساس و شعور به هیچ وجه مورد تردید سیاست جهانی و مصالح ملی یک کشور نخواهد بود، زیرا این حرکت، خود در راستای مصلحت بشری و مصلحت عموم کشورهای جهان است.

انسانیت ثروتی است مشترک، و زندگی بشری امانتی است برای همه، قداست و ارزش انسان باید در نزد همه محفوظ باشد، و برای احدی جایز نیست تا این قداست را مورد تعدی قرار داده و یا آن را بازیچه دست خویش گرداند و از طرفی ارزش یک

انسان را نادیده گرفتن، مساوی است با نادیده گرفتن ارزش انسانیت و ایجاد هرج و مرج و تحکیم قانون جنگل در دنیا.

خداوند می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^(۱)

«بدین جهت بنی اسرائیل را موظف نمودیم که هر کس مرتکب قتلی شد، بدون قصاص یا راه اندازی فساد در زمین (مقتول به خاطر قصاص یا فساد در زمین کشته نشده بود) گویا تمام انسانها را کشته است، و کسی که انسانی را از نابودی نجات داد گویا تمام مردم را نجات داده است.»

این وضع غیر طبیعی در جهان، یعنی سکوت بر جرایم و تجاوزات، و ارزیابی قضایا بر اساس مصالح قومی و ملی، وضعیت بسیار خطرناکی است، که قطعاً سبب ایجاد فساد و بی‌بند و باری شده و خانواده انسانی را به اجزا و تکه‌های کاملاً از هم جدا، تبدیل می‌نماید که جز مصالح سیاسی و اهداف خاص، چشم داشت‌ها و سودهای مورد نظر، چیزی دیگر آنها را به هم

ارتباط نمی‌دهد و این ارتباطی است حیوانی که هرگز برای انسان قابل فخر نبوده و برای مسلمان نیز قابل قبول نخواهد بود.



دو نمونه از
غیرت اسلامی در
تاریخ مسلمانان
یکی از گذشته و دیگری
از حال

تاریخ با فخر و غرور تمام، بعد از بیان بزرگترین فتح که در واقعه «حطین» تحقق یافت ماجرای را نقل کرده است، که بیانگر قدرت ایمانی و غیرت دینی «سلطان صلاح الدین ایوبی» می باشد. بهتر است این حکایت را، حکایتی که شراره های دل را شعله ور می نماید و از ایمان و یقین، سرشارش می گرداند و در تحریک حمیت و غیرت اسلامی در نفوس مسلمین تأثیر بسزایی خواهد داشت، از زبان مؤرخ انگلیسی بشنویم:

«سلطان دستور داد تا خیمه ای را در میدان جنگ برپا نموده و اسیران را احضار نمایند، «ملک کائی» و فرمانده «رجینالد» و «جاتیلان» را، خدمت سلطان آوردند. سلطان «ملک کائی» را پهلوی خود نشاند و متوجه شد که وی شدیداً تشنه می باشد دستور داد تا لیوانی آب سرد برایش بدهند او آب را نوشید و مقداری هم به همراهش «رجینالد» داد. سلطان این عمل «کائی» را نپسندید و خطاب به مترجم گفت: به «ملک کائی» بگو این تو هستی برایش آب دادی، من برایش آب ندادم ما مسلمانان اگر به کسی نان و نمک دهیم آن فرد از آن به بعد در امان می شود، اما این فرد «رجینالد» هرگز از خشم و غضبم رهایی نخواهد یافت.

لحظاتی بعد سلطان از جایش بلند شد و به سوی «رجینالد» رفت، او که از ابتدای ورودش در خیمه تا به حال سر پاهایش ایستاده بود، سلطان به وی چنین گفت: «دو بار کشتنت را نذر کردم، یک بار هنگامی که تصمیم لشکرکشی بر حرمین شریفین را گرفتی و بار دوم هنگامی که بر کاروان حجاج بیت الله الحرام یورش بردی، اکنون من در برابر بی ادبی و اهانتت به مقدسات اسلام، از طرف رسول خدا محمد ﷺ از تو انتقام خواهم گرفت.»

این جمله را گفت و شمشیرش را از نیام در آورد و با دست خویش گردن «رجینالد» را از تن جدا و به این طریق به نذرش وفا نمود.^(۱)

در سرزمین ما شبه قاره هند افراد هرزه، شهوتران، و عیاش در عین عیاشی و هرزه گوئی نیز رعایت ادب را با مقام رسالت فراموش نمی کنند، در حضورشان اگر کسی نسبت به مقام رسالت مرتکب اهانت و بی ادبی شود آنگاه است که قیامتشان فرا رسیده و شوری برپا می شود.

ماجرای ذیل را ملاحظه نمائید: استاد «شورس کشمیری» در

۱- ابن شداد می افزاید: رجینالد زمانی که بر کاروان حجاج تعرض نموده بود، آنها وی را به خدا سوگند داده و تعهد صلحی که بین او و مسلمانان برقرار بود برایش یادآوری نمودند، اما او برایشان چنین گفته بود: بروید به محمدتان بگویید تا شما را از دستم نجات دهد چون این خبر به سلطان رسید، نذر کرد هر گاه بر وی دست یابم به دست خویش او را به قتل رسانم.

روزنامه مشهورش «جتان» (*chatan*) صادره از لاهور پاکستان در مورد شاعر بزرگ شبه قاره هند «اختر شیرانی» که در بذله گویی و غزلهای عاشقی سرآمد شاعران زمان خود بود و در نوشیدن شراب و عرق نیز معتاد بود چنین نقل کرده است:

«جماعتی از جوانان و شاعران در هتلی در لاهور گرد هم آمدند، در این جمع جوانانی کمونیست که خیلی زیرک، باهوش و حرّاف بودند، نیز وجود داشتند، آنها با استاد «اختر شیرانی» بحث را به درازا کشیدند و موضوعات مختلفی را مورد بحث قرار دادند.

استاد شیرانی که بر اثر نوشیدن شراب تعادلش را از دست داده و در بدنش رعشه‌ای ایجاد شده بود، سخنانش ناموزون و نابرابر بود. شیرانی در خودپسندی و عجب معروف بود کمتر شاعری غیر از خودش را قبول داشت، دقیقاً یادم نیست آن روز چه موضوعی مورد بحث بود که استاد شیرانی گفت: در بین مسلمانان سه شخصیت تابعه ظهور نموده است، (۱) ابوالفضل،^(۱) (۲) اسدالله خان،^(۲) (۳) ابوالکلام آزاد^(۳) اما شعرای

۱- از وزرای امپراطوری اکبر می‌باشد، «اکبر نامه» که اثری است علمی و از مهمترین کتابها در

تاریخ، حقوق، جغرافیای شهرها است، اثر وی می‌باشد

۲- شاعری است اردو زبان دارای مکتب شعری خاصی است در قرن سیزدهم ق می‌زیسته

معاصر هیچ کدام مورد تأیید استاد نبود.

یکی از کمونیستها از وی در مورد شاعر بزرگ «فیض احمد فیض» سؤال نمود استاد از جواب دادن خودداری نمود. دوباره از شاعر «شبیر حسن جوش» سؤال کردند، استاد در جواب گفت: وی شاعر نیست بلکه ناظم است، خلاصه اینکه نسبت به تمام شعرای معاصر موضع‌گیریش یا تحقیر بود یا اعراض یا تبسم و یا تردید. جوانان چون دیدند که وی به حرکت ادبی معاصر ارزشی قایل نمی‌باشد موضوع دیگری را به میان آوردند تا شاید از این طریق بتوانند از وی حرفی و نظری را در یابند، بنابراین اینگونه سؤالشان را مطرح کردند: نظر شما در مورد فلان پیامبر چیست؟ شیرانی که شراب اثرات ملموسی در وجودش گذاشته بود و چشمانش قرمز شده بود و حالت طبیعی اش را از دست داده بود، مقداری به خود آمد و گفت: این پرحرفی‌ها برای چه؟ از ادبیات، انشاء، شعر و شعراء حرف بزنید. دوباره آنها بحث را به افلاطون، ارسطو و سقراط کشاندند که وی در جوابشان گفت: افرادی بودند که رفتند، از ما و جهانمان سخن گفتند و اگر امروز وجود می‌داشتند، ناگزیر شاگردی ما را می‌پذیرفتند، به ما چه ربطی دارد تا در مورد آنها

اظهار نظر کنیم.

استاد که در اوج نشاط و طراوت بود ناگهان یکی از جوانان کمونیست حاضر در جلسه از فرصت استفاده نمود و اینگونه استاد را مورد سؤال قرار داد: نظرت در مورد محمد ﷺ چیست؟ به محض طرح این سؤال گویا صاعقه‌ای فرود آمد، طوفانی برپا شد هنوز جوانک جمله‌اش را تمام نکرده بود که شاعر مدهوش و مست، لیوان شیشه‌ای را با قدرت تمام بر سرش کوبید، ای بی‌ادب! چگونه به خود اجازه می‌دهی تا این انسان گنهکار که بر شقاوت خویش اعتراف دارد، به این سؤال زشت و قبیح پاسخ دهد؟ از من فاسق چه می‌خواهی بررسی؟ شاعر لرزه بر اندام، در حالی که از فرط گریه داشت بر زمین می‌افتاد، جوان بی‌ادب و بی‌نزاکت را، با خشم و غضب شدید این چنین مورد خطاب قرار داد: ای بی‌حیا! چگونه به خود اجازه دادی تا این نام مبارک و مقدس را، بر زبان کنیفت بیاوری؟ مگر دیگر موضوعی وجود نداشت که در این حریم مقدس پا گذاشتی؟

شاعر که خشم و غضب بر چهره‌اش نمایان بود و داشت بر جوان حمله ور می‌شد از جوان خواست تا سریعاً از این گناه نابخشودنی اش توبه کند و گفت: من از خبایثت باطنی شما کاملاً اطلاع دارم و شما را خوب می‌شناسم. جوان در پنجه شاعر اختیارش را از دست داده و سراسیمه بود، هرگز گمان نمی‌کرد


که با چنین نتیجه خطرناکی روبرو می شود و در وجود شاعر، چنین شیر درنده‌ای را می خروشانند و شراره پنهان را، شراره ایمان و محبت، شراره حمیت و غیرت را اینگونه می شوراند. او تا به حال شاعر را به عنوان یک فرد عیاش، ترانه خوان و بذله گو می شناخت. جوان کوشید تا موضوع را تغییر دهد و احساسات و هیجانات شاعر را فرو کشاند، اما سودی نداشت و «اختر» همچنان برآشفته و خشمگین بود و دستور داد تا جوان را از مجلس بیرون کنند.

شاعر آن شب را با گریه گذراند و با خود می گفت: این جوانان ملحد و بی ادب اینقدر جری و جسور شده اند که می خواهند آخرین چیزی را که ما به آن افتخار می کنیم و در زندگی به آن عشق و علاقه داریم و به او دل بسته ایم، از ما بگیرند.

من بدون تردید انسانی گنهکار هستم، بر گناهانم اعتراف دارم، اما اینها از من می خواهند تا از اسلام نیز دست بکشم و از دایره ایمان در آیم، نه هرگز! چنین نخواهد شد.

افسوس، صد افسوس چقدر بین حمیت ملی و قومی و حمیت خروشان دینی که در وجود شاعر مذکور بروز نمود، فاصله وجود دارد. شاعری که یکبار هم به زبان عربی سخن نگفته است، عمرش را به دور از مراکز دینی، علمی و دانشگاههایی چون «الازهر» گذرانده است و همواره در محافل شعر و ادب، می

و باده حضور داشته و در بذله گویی، ترانه سرایی و در شاعری چون «عمرو بن ابی ربیعہ»، «ابی نواس»، «بشار بن بُرد» و غیره شهرت یافته است.



**نقش مسلمانان
در زندگی و سرفوشت
بشریت**

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد و
آله واصحابه اجمعين ومن تبعهم باحسان ودعا بدعوتهم الى يوم الدين
خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي
الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾^(۱)

(و کسانی که کافراند، برخی یاران برخی دیگراند (و در
جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان هم رأی و هم
سنگرند، پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و
پیمان بکشید) اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین
روی می دهد.)

هر وقت در اثنای تلاوت قرآن کریم به این آیه رسیدم شدیداً
متأثر و شگفت زده می شدم به فکر فرو رفته و می اندیشیدم،
مورد خطاب این آیه چه کسانی هستند؟ هنگام نزول این آیه چه
وضعیتی در جهان حاکم بوده است؟ یقیناً جهان در جاهلیت به
سر می برده است جاهلیت کاملاً تاریک، تیره و تار، هلاکت بار و
از بین رفتنی، در این فضای گرفته که ابر سیاه و تیره جهان را
پوشانده بود، به مشتی از انسانها این چنین گفته می شود:^(۲) اگر

۱- انفال: ۷۳

۲- در صحیح بخاری به نقل از حضرت حذیفه آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند: اسامی لله

به هم نپیوندند و بر مبنای عقیده متحد نشوند بشریت و سرنوشت جهان را مورد توجه قرار ندهند، برای نجات انسانیت نه تنها از پرستش سنگ و چوب، حیوانات و رودخانه‌ها، چنانچه در برخی از دولتهای وسیع و متمدن مانند هند وجود دارد بلکه از پرستش نفس و خواهشات، قدرت و ثروت تصمیم نگیرند، خطری جدی جهان را تهدید نموده و انسانیت در شرف نابودی خواهد بود.

آری به این تعداد اندک از انسانها هشدار داده می‌شود، اگر یکپارچه نشوید و اتحادی دینی، ایمانی، جهادی علیه جمعیت بزرگ و علیه اتحادی که در کفر و جاهلیت به چشم می‌خورد تشکیل ندهید، و اگر مسوولیت نجات بشریت را از جاهلیت الحادی، جاهلیت فکری و اخلاقی به عهده نگیرید و از پذیرفتن این مهم امتناع ورزید، یقین بدانید که در زمین فتنه و فساد راه خواهد افتاد.

این مجموعه کوچک اسلامی که به یک مشت تعبیر شد از نظر حجم خیلی کوچک اما از نظر مقام و ارزش خیلی بزرگ بودند و روشن است که اصل ارزش است نه حجم، و در طول تاریخ در هر شرایطی مسلمانان باید اینگونه باشند و همواره بر ارزش واقعی خویش ثابت قدم باشند زیرا روح است که حرکات انسان

﴿﴾ مسلمانان را برایم بنویسید ما نام هزار و پانصد نفر را نوشتیم با خود می‌گفتیم هزار و پانصد

نفر هستیم و هنوز هم می‌ترسیم، زمانی بود که یک نفر از ما به تنهایی نماز می‌خواند و بر جان

خویش بیم داشت (اکنون که ما زیاد هستیم) (کتاب الجهاد و السیر)

را جهت می‌دهد و در جسد ظاهری نفوذ دارد، نه ابزار و مسائل مادی، بدین جهت اعتبار از آن روح، ایمان و عقیده می‌باشد.

جهان بشریت امروز از دردها و مصیبت‌های گوناگونی رنج می‌برد، و مورد تهدید خطرات جدی که در گذشته نظیرش را ندیده واقع گردیده است، و از طرفی جهان اسلام نیز با مشکلات و فجایع بی‌نظیری روبرو است. مصیبت‌هایی که مسلمانان هیچ‌گاه فکرش را هم نکرده و نظیرش را نیز تجربه نکرده بودند. دسیسه‌ها و توطئه‌هایی که ظاهراً با هم متفاوت، اما در اصل یک هدف را دنبال می‌کنند، یعنی محو کردن اثرات اسلام و اثرات فرامین اسلامی در جهان اسلام و سلب اعتماد عموم مبنی بر اینکه اسلام نه تنها صلاحیت قیادت سرزمینی را ندارد و هرگز نمی‌تواند قیادت بشریت و تمدن کنونی را بدست بگیرد، بلکه صلاحیت بقاء را در این عصر پیشرفته و مترقی نیز ندارد.

نکته‌ای که حایز اهمیت است التقاء دو قدرت یعنی استفاده از تجهیزات آمریکا توسط مغزهای یهودی (اسرائیل) در جهت اجرای طرحی برانداز و توطئه خطرناک می‌باشد، این دو عنصر نیرومند و خرابکار برای از بین بردن آثار اسلامی و شعائر اسلام دست به هم داده و متحد شده‌اند، آنها قصد اجرای این طرح را حتی در کشورهای داری دارند که منبع ایمان و اسلام بوده و پرچمدار دعوت اسلامی و گسترش آن در سطح جهان بوده‌اند و همواره از حمیت و غیرت دینی و مبارزات اسلامی برخوردار بوده‌اند، کشورهای داری که دارای ثروتهای وسیع و فراوان از علوم اسلامی، دینی و علمی، فقهی و ادبی بوده‌اند و در صحنه‌های

متعدد تاریخی در برابر تهاجمات و تعدی هایی که اصل بقاء اسلام و مسلمین را مورد هدف داشتند مانند حملات شدید صلیبی ها و هجوم وحشیانه مغولها، ایستادگی نموده و مقاومت کرده‌اند.^(۱)

مکر و حیلۀ یهود (اسرائیل) و بررسی آمریکا از واقعیت موجود - هر چند این دو قدرت از نظر فکری و عقیدتی به خصوص در مورد حضرت عیسی (ع) با هم تناقض دارند - در انتخاب اسلام به عنوان بزرگترین خطری که استعمار اجنبی و توطئه‌های بیگانگان را خنثی می‌کند، دور از واقع نبود.

با اتحاد این دو قدرت و طرح براندازی اسلام، عملاً سرنوشت ملتها و حکومتها در دست قدرتی افتاد که ابزار تجارت جهانی، تجهیزات مخرب نظامی و سیاست کلی جهان را در اختیار داشت و این در حالی است که آینده بشریت منوط بر بقاء مسلمانان است زیرا مسلمانان، جهان را به مسیری هدایت می‌کنند که در آن سلامت دنیوی، نجات اخروی، همبستگی، همیاری و تعاون بر خیر و تقوی استوار است.

علیرغم توطئه‌های خارجی علیه مسلمانان، رویارویی دیگری

۱- در رویارویی با صلیبی‌ها و مغولها و شکستشان، مصر در آن زمان نقش مهمی ایفاء نمود در مقابله با صلیبی‌ها مصر به حاکمیت سلطان صلاح الدین ایوبی سبب شکست آنها شد و در مقابله با مغولها به امارت سلطان «ظاهر بیوس» بر مغولها غلبه یافت و این زمانی بود که هیچ‌کس به شکست مغولها باور نمی‌نمود و ضرب المثلی بوده که می‌گفتند: «إِذَا قِيلَ لَكَ أَنَّ التَّتَرَّ إِنْهَرْمُوا فَلَا تَصَدِّقْ» اگر

خبر شکست مغولها را برایت دادند هرگز باور مکن

که در کشورهای اسلامی وجود دارد، و قطعاً بخش عمده‌ای از تلاش‌ها و کوشش‌های رهبران، متولیان امور و روشنفکران را به خود اختصاص داده است، تنش‌های داغی است که بین توده‌ها و جمهور مردم با مقامات و مسوولین امر وجود دارد.

حکومت‌ها اغلب تمایلات غیر دینی و ملی‌گرایی دارند و در صدد تحکیم تمدن و ارزشهای غربی و آزادی بی‌قید و بند، آزادی که مطلوب غربی‌هاست می‌باشند و شدیداً از تنفیذ شریعت محمدی و تفکر و تمدن اسلامی که لازمه‌اش وجود جامعه‌ای اسلامی است در هراس اند و به همین جهت این‌گونه حکام در کشورهای اسلامی حساسیت شدیدی نسبت به این موضوع نشان می‌دهند و از طرف دیگر ملت‌های اسلامی و توده مسلمانان، بر جهت‌گیری قدیم خویش که جهت‌گیری اسلامی است اصرار دارند.

حکام و سرمداران نتوانستند توده مسلمانان را در کشورهای اسلامی از مسیر اسلام جدا کنند، و همین‌طور جمهور مسلمانان نیز با به کارگیری قدرت هسته‌ای پنهان در سینه‌های خویش یعنی ایمان، شوق شهادت، اجر اخروی و جنت، قدرتی که در طول تاریخ سبب بروز از خودگذشتگی‌های خارق‌العاده و شگفت‌انگیز بود، نتوانستند حکام و قانون‌گذاران خویش را قانع و متقاعد نمایند.

بنابراین وظیفه رهبران فکری، فرهنگی و دعوت‌گران اسلامی است - هر چند حجمشان کوچک باشد و با موانع و مشکلات دچار شوند و مورد تعقیب و پیگرد قرار گیرند - باید سرزمین و


کشور خویش را از این تنش فکری، حقوقی، اجرایی، فرهنگی، سیاسی و نابهنگام و غیر معقول نجات داده و عزم خویش را بر مقاومت نفوذ غربی و طرح‌های منافی با اسلام آن، جزم نمایند. باید سخن خویش را یکی کرده و نیروهای موجود در سینه‌های توده مسلمانان را یکجا نموده و جهت دهند.

باید شعله‌های ایمان و غیرت اسلامی را، که بمب‌های هسته‌ای مخرب نیز توان مقابله با آن را ندارند، و در طول تاریخ اسلامی و تاریخ طولانی بشر، منشأ عجایب و شگفتی‌ها بوده است، شعله ور نمایند.

و نباید در این طریق بر حجم و کمبود تجهیزات، موانع و دسیسه‌ها، تفاوت زمان و مکان، بنگرند.

و باید آیه کریمه عنوان بحث را نصب العین قرار داده و همواره آن را منبع تجدید غیرت و عزم خویش قرار دهند.

﴿إِلَّا تَعْلَوْهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ﴾



**تمدنهای پوشالی
معاصر
از دیدگاه یک مومن آگاه**

مؤرخین عرب حکایتی را نقل کرده‌اند، که معمولاً سریع و گذرا از آن می‌گذریم و این در حالی است که حکایت مزبور توجه و اهتمام عمیقی از ما می‌طلبد زیرا این حکایت بیانگر دید آگاهانه مؤمنی است بر تمدنهای پوشالی معاصر.

شاید با مطالعه تاریخ فتوحات اسلامی در صدر اول، خیلی از خوانندگان، این حکایت را خوانده باشند اما به مفاهیم عمیق و نتایج قابل ملاحظه‌ای که بنده را به خود جلب نموده است پی نبرده باشند، و چه بسا یک حکایت و داستان نظر یک خواننده را که از عامه مردم می‌باشد، به خود جلب می‌نماید در حالی که همین حکایت و داستان خیلی از خوانندگان دیگر را که از نظر فکری و آگاهی به مراتب از خواننده اول بالاتر هستند به خود جلب نمی‌نماید.

قصه مورد نظر که مؤرخین عرب طبق معمول بدون هر گونه تفسیر و نتیجه‌گیری آن را نقل کرده‌اند، به این شرح می‌باشد: رستم^(۱) فرمانده سپاه ایرانی‌ها از حضرت سعد بن ابی وقاص

۱- رستم فرمانده سپاه ایرانی و وزیر جنگ آن امپراطور بود، یکی از معدود قهرمانانی بود که در شجاعت و بهادری ضرب‌المثل بود یزدگرد پادشاه ایران در سال ۶۳۲ میلادی به تلاش او به کرسی نشست.

رض) فرماندهٔ سپاه مسلمانان در سرزمین فارس درخواست نمود، تا فردی را جهت کسب اطلاع و توضیح اهداف لشکرکشی عرب‌ها، که تا بحال نه فارسی‌ها چنین تصمیمی از جانب عرب‌ها سراغ داشتند و نه عرب‌ها چنین اقدامی کرده بودند، بفرستند.

معمولاً قرن‌ها بود که عرب‌ها سرشان در لاک خودشان بود و به زندگی صحرائشینی خود سرگرم بودند و همواره به قناعت، عدم رفاه و آسایش در زندگی، عدم ارادهٔ کثورگشایی بخصوص طمع در امپراطوری‌های مجاور، مشهور بودند و اکنون چون برای نخستین بار در تاریخ طولانی خویش به جنگ فارس و روم در آمده بودند، نظر بسیاری از هوشمندان و انسانهای آگاه را بخصوص کسانی که در مقابل این تهاجم قرار داشتند، به خود جلب نمودند.

حضرت سعد رضی الله عنه بنابر درخواست رستم فردی را به نام «ربعی بن عامر^(۱)» فرستاد. رستم جایگاه را با تزئینات خیلی باشکوه از فرشهای زربافت و بالشت‌های ابریشمی، و طلا و جواهرات فراوان آراسته کرده در حالی که تاج ویزه و گرانیهای

﴿ بزگرد مأموریت مقابله با عربهای مسلمان را هنگامی که به سرزمین فارس هجوم آوردند، به وی سپرد رستم در سال ۹۳۵ میلادی در جنگ قادسیه کشته شد او در بین فارسی‌ها از خانواده‌هایی بود که به مقام شرف و بزرگی دست یافته بود زیرا قیمت کلاهش به صد هزار درهم می‌رسید و این علامت شرافت و بزرگی بود. ملخصی از کتابهای تاریخ

۱- چنانچه ابن حجر در کتاب «الاصابة فی تمییز الصحابة» آورده است: وی صحابی می‌باشد. احنف

ولایت تخارستان را به وی سپرد (الاصابة ۱/۵۰۳)

خویش را بر سر گذاشته بود بر تختی طلائی نشست.

«ربعی بن عامر» بدون توجه به تزئینات و مظاهر شگفت‌انگیز وارد محل شد و با خونسردی تمام پهلوی رستم نشست. رستم از وی سؤال نمود به چه منظوری آمده‌اید؟ «ربعی بن عامر» جواب داد: «اللَّهُ إِبْتَعَثَنَا لِنُخْرِجَ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ وَمَنْ صَيِقَ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا وَمِنْ جَوْرِ الْأَدْيَانِ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ»^(۱) خداوند ما را فرستاده است تا در آوریم آن کسی را که خدا می‌خواهد از عبادت بندگان به طرف عبادت خداوند متعال و از تنگنای دنیا به وسعت و پهنای آن، و از ستم ادیان به عدالت اسلام.

آنچه در این کلام حایز اهمیت و جالب توجه است، قطعه‌ای است که در آن مؤمن آگاه و هوشمند، رستم را در کمال ابهت و اوج مقام و زینتش، از «زندگی تنگ دنیا به زندگی فراخ آن» فرا می‌خواند آنجا که می‌گوید: «می‌خواهم شما را از عبادت بندگان به طرف عبادت رب العباد و یا آنجا که می‌گوید می‌خواهم شما را از جور ادیان به عدالت اسلام در آورم» زیاد تعجب آور نیست زیرا اینگونه موارد برای مسلمانانی که عقیده توحید توسط رسول خدا ﷺ در قلوبشان جای گرفته و خداوند حب ایمان و تنفر از کفر، فسق و عصیان را در قلوبشان قرار داده بود، بدیهی بود.

آنها بر اثر تربیت حکیمانه پیامبر خدا ﷺ تمام انواع شرک و جهالت را، کرنش انسان در برابر انسان را، با دید حقارت نگریسته و شدیداً از آن متنفر بودند و به هیچ وجه با طبع و

سرشت شان موافق نبود.

ربعی بن عامر به خوبی می دانست که شاهان و امرای فارس، مردم را به بردگی کشیده اند و با آنها مانند خدایان با بندگانشان نه آقایان با غلامان، رفتار می کنند. مردم در برابر آنها پیشانی را بر زمین می گذارند و آنها را به مراتب از جنس بشر برتر می دانند و می پنداشتند که در رگهای آنها خونی مقدس و خدایی وجود دارد.

همینطور ربعی بن عامر و همراهانش به طور قطع باور داشتند که اسلام تنها آئین عدالت و انصاف است و ادیان دیگر ظالمانه بوده و انسان را برده انسان، و در تسخیر راهبها و کشیشها قرار می دهد و آن را با بندها و طوقها و دستوراتی بی اساس و بی مدرک، در بند می نمایند آنها این آیه را همواره تلاوت می کردند:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ
عَنَّهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^(۱)

«(بویژه رحمت خود را اختصاص می دهیم به) کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امی که (خواندن و نوشتن نمی داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می یابند، او آنان را به کار نیک

دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد، و بند و زنجیر (احکام طاقت فرسایی همچون قطع مکان نجاست به منظور طهارت و خودکشی به عنوان توبه) را از (از دست و پا و گردن) ایشان به در می‌آورد (و از غلّ استعمار و استثمارشان می‌رهاند)

و این آیه را نیز تلاوت کرده بودند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾
 (ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی اموال مردم را بناحق می‌خورند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند.)

آنها بر این آیات الهی ایمان داشته و آثارش را در امتهای و ادیانی مانند نصاری روم، مجوس فارس و یهود مدینه مشاهده کرده بودند.

اگر ربیع بن عامر بجای «لِنُخْرِجُ مِنْ شَاءَ مَنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعْتِهَا» (در می‌آوریم کسی که بخواهد از زندگی تنگ به زندگی فراخ) می‌گفت: «لِنُخْرِجُ مَنْ شَاءَ مَنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَةِ الْآخِرَةِ» (در می‌آوریم کسی که بخواهد او را از زندگی تنگ دنیا به وسعت آخرت) زیاد تعجب آور نبود چراکه او خودش به آخرتی که هیچ آخری ندارد ایمان داشت، جنتی که هیچ حد و مرزی ندارد باور داشت. او در کتابش، کتابی که آن را خوانده و به آن ایمان آورده و در آن

زندگی بسر کرده، خوانده است:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ
الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۱)

(و «با انجام اعمال شایسته و بایسته» به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتایید و بر همدیگر پیشی گیرید که بهای آن «برای مثال همچون بهای» آسمانها و زمین است «و چنین چیز باارزشی» برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است.)

و از زبان پیامبرش در غزوه بدر شنیده بود: «قوموا الى الجنة عرضها السموات والارض»^(۲) (بشتایید به سوی جنتی که بهنای آن به پهنای آسمان و زمین است.)

«موضع سوطٍ في الجنة خيرٌ من الدنيا وما فيها»^(۳) (جای شلاقى در جنت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می باشد.)

اما این نکته عجیب و جالب توجه است که ربیع بن عامر خطاب به رستم می گوید: «می خواهیم شما را از تنگنای دنیا به وسعت آن در آوریم». اکنون جای سؤال است مگر فارسی ها در آن زمان در چه تنگنایی بودند؟ و زندگی فراخ و وسیعی که عربها داشتند و ربیع بن عامر فارسی ها را به پذیرفتن آن فرا می خواند، چه بود؟ آیا وضعیتی که عربهای تازه مسلمان داشتند قابل رشک و توأم با آسایش و رفاه بود؟ و آیا فارسی ها در آن زمان در تنگی و بدبختی به سر می بردند؟ در پاسخ به این سؤالات بهتر است به

تاریخ مراجعه نماییم زیرا تاریخ در این مورد بهترین گواه می باشد و خوشبختانه تاریخ عرب، فارس و روم دقیقاً با روایت راویان عادل و مورد اعتماد گرد آوری و تدوین شده است و بنابر کثرت راویان و شاهدان در این مورد، هیچگونه تردیدی وجود ندارد.

اگر واقعاً عربها در ناز و نعمت به سر می بردند و یا فارسی ها در بدبختی و تنگی زندگی بسر می کردند، حتماً از دید تاریخ پنهان نمی ماند و مؤرخین از آن فروگذار نمی کردند.

با ملاحظه تاریخ پی می بریم که تمام مؤرخین اتفاق نظر دارند که فارسی ها و رومی ها در آن زمان کاملاً در رفاه و آسایش بسر می بردند. از هر طرف دربهای رزق و روزی بر رویشان گشوده و در کمال ناز و نعمت زندگی می کردند اما عربها برعکس حتی بعد از اسلام در فلاکت و سختی زندگی می کردند. در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه که مردم هنوز بر فطرت اسلامی و عربی خویش بودند، و هنوز تمدن اسلامی گسترش نیافته بود، عمر که خودش خلیفه مسلمین بود زندگی سخت و طاقت فرسایی داشت و مردم را نیز بر چنین زندگی فرا می خواند تا آنجا که فارسی ها و رومی ها این زندگی سخت عربها را زندگی بدوی و عقب مانده می دانستند و همواره بر تنگی و فلاکتشان افسوس می خوردند.

اما اینکه ربیع بن عامر، عرب مسلمان، بر تنگی و فلاکت فارسی ها افسوس می خورد، جای سؤال دارد که واقعاً این تنگی چیست؟ و گشایشی که به آنها مژده می دهد و عربها دارای آن

هستند، و این صحابی بر آن زندگی افتخار می‌کند، چیست؟ آیا نوعی مبالغه و گزاف‌گویی است؟ چنانچه شعراء احیاناً اینگونه گزاف‌گویی می‌کنند بدیهی است که اسلام چنین اجازه‌ای به افراد این امت نداده است تا اینگونه مبالغه‌گویی نمایند، آنها افرادی جدی، رُک، صریح و صادق بودند امکان ندارد در سخنانشان زیاده‌گویی و مبالغه وجود داشته باشد.

پس این تنگی چیست؟ و تازه اگر شرایط زندگی فارسی‌های آن زمان بررسی شود، جای دارد تا این عرب تازه مسلمان در بدو امر هنگام ورود به جایگاه و حتی هنگام ورود به مرزهای امپراطوری بزرگ ایران، بر امکانات و تزئینات باشکوه، غذاها و نوشیدنی‌های متنوع، دهانش آب افتد.

ناگزیر اشیای گرانبیامت، وسایل نادر و کمیاب، مظاهری از تمدن، ظرافت و زیبایی، رفاه و آسایش توجه ربیع بن عامر را به خود جلب نموده بود، و بدون تردید این تمدن براق و شگفت‌انگیز را که به اوج ترقی و تکامل رسیده بود و دارای کاخهای مجلل و عمارت‌های بزرگ، باغهای زیبا و انبوه، پارکها و تفریحگاه‌های دلکش، بازارهای پر و غنی، واردات و صادرات وسیع بود و چشم هر بیننده را خیره می‌کرد، فارسی‌ها آن را با ذکاوت، ابتکار، تجارب چند صد ساله، غنایم فراوان و فتوحات وسیع به دست آورده و گسترش داده بودند.

اما با این وصف این عربها از کجا آمده و چه نوع انسانهایی بودند، که بر این مظاهر گیرا و شگفت‌انگیز که عقل و هوش هر بیننده را می‌رباید، پشت پا زدند و نادیده گرفتند؟

عرب تازه مسلمان چگونه به خود اجازه می‌دهد تا فارسی‌ها را اینگونه خطاب نماید؟ «ای فارسی‌ها! ما آمده‌ایم تا شما را از این تنگنا به زندگی فراخ و بهتری راهنمایی کنیم.» چرا و به چه دلیلی اینگونه اظهار نظر می‌نماید؟

آری! او از آنجایی که از زاویه دیگری به رستم و تمدن فارس می‌نگریست به خود چنین اجازه‌ای داد. او تمام مقامات و امرای فارسی را با دیدی دیگر، دید انسانی عاقل و هوشمند، که بر عروسکهای مزین و آراسته به زینت و لباسهای فاخر می‌نگرد، نگاه می‌کرد او در واقع نظرش بر مجسمه‌هایی بود که صنعتگران شان نهایت مهارت و ابتکار را از خویش در چهره‌پردازی و به تصویر کشیدن خطوط سیما و مشخصات کلی و جزئی آن، به کار برده بودند اما به هر حال آنها جز مجسمه‌هایی از سنگ و چوب بی‌حرکت و بی‌روح بیش نبودند. ربیع بن عامر که یکی از افراد معمولی سپاه اسلام بود، رستم را چون پرنده‌ای در قفس طلایی می‌دید و کسری (یزدگرد) را که هنوز ندیده بود، چون بلبل و فوقش طاووسی و حتی چون زیباترین پرنده اما آن را در قفس می‌پنداشت.

به هر تقدیر پرنده‌ای است در قفس، قفس از طلاست، سیمهای دور آن نیز طلایی است، ظرفی که پرنده محبوس از آن می‌خورد و می‌آشامد نیز طلایی است، آیا انسانی که ارزش زندگی را دانسته و به ارزش آزادی و شعور پی برده و قیمت عقل و علم را درک کرده است، بر چنین پرنده‌ای رشک می‌برد و بر آن حسد می‌ورزد؟

آیا انسانی را که خداوند با نعمت انسانیت گرامی داشته است، بر پرندۀ محبوس، به خاطر اینکه قفسش از طلاست و او خود در خانه‌ای گلی و پشمی به سر می‌برد، حسد می‌ورزد؟ یک قدم جلوتر می‌رویم آیا بر سگی که صاحب اروپایی‌اش او را لذیذترین غذاها سیر می‌کند و بهترین نوشیدنی‌ها را تقدیمش می‌نماید و بر نرم‌ترین رختخوابها او را می‌خواباند، باید رشک برد؟

نگاه ربعی بن عامر بر رستم و امپراطوری فارس، تفاوتی با نگاه ما انسانهای امروزی بر پرندۀ محبوس در قفس طلایی، یا سگی در خدمت مالک اروپایی‌اش، نداشت.

و علت این دید عمیق و تازه، عزت و غروری بود که ربعی بن عامر بر اثر عقیده‌ای که به آن ایمان آورده بود و دعوتی که با خود همراه داشت و شخصیتی که به آن دست یافته بود و قرآنی که آن را آموخته و به آن عشق و محبت می‌ورزید، به دست آورده بود.

ربعی بن عامر به معانی، ارزش‌ها و حقایقی می‌بالید، که به مراتب از مظاهر پوشالی و فریبندۀ آنها بالاتر و با ارزش‌تر بود و به این جهت بود که تمدن آنها چشم‌های او را خیره نکرد و چشم انداز آن او را شیفته‌ خویش نگردانید.

او می‌دانست که رستم اگر چه فرماندۀ سپاه فارسی‌هاست اما آتش پرست است و گذشته از آن خودش، عاداتش و آقایان بزرگ‌تر از خویش را عبادت می‌کند.

این بردگی تنها قضیۀ رستم یا یک فرمانده و امیر نبود بلکه

تمام آنها در برابر آقای شان امپراطوری بزرگ «یزدگرد» چنین بودند.

ربعی بن عامر دقیقاً می دانست که یزدگرد خودش نیز بردهٔ عادات، خواهشات، و حتی غلامان خویش است نمی تواند بدون آنها حرکت نماید، گردش و تفریحش باید حتماً بر شانه‌های آنها باشد او به هیچ وجه نمی تواند انسان آزادی باشد زیرا او کسی است که شهوات، عادات، رسوم، مظاهر زیبا، نفس سرکش، لذتهای زودگذر و خواسته‌های حیوانی پوچ او را اسیر خود کرده است.

بر کسی پوشیده نیست که یزدگرد یکی از دو امپراطور بزرگ آن زمان بود که دنیا را بین خویش تقسیم کرده بودند: (۱) کسری ایران، (۲) قیصر روم. از تحقیقات جدید در تاریخ فتوحات اسلامی چنین بر می آید، که امپراطور فارس بر امپراطور روم برتری و تفوق داشته است زیرا از روم وسیع‌تر بود و بسیاری از ولایات هند که جزء قلمرو رومی‌ها بود، تحت نفوذ ایرانی‌ها قرار داشت.

اما این امپراطور بزرگ (یزدگرد) چنانچه تاریخ می گوید: زمانی که به قصد نجات خویش پایتختش مدائن را رها می کند، هزار آشپز، هزار خواننده و هزار مربی شاهین و پلنگ، با خود همراه نمود و هنوز افسوس می خورد که من با خود چیزی برنداشتم جزء این تعداد کم از خدم و چاکر.

آیا این مرد واقعاً مردی آزاد، خوشبخت، دارای شخصیت و اراده محسوب می شود؟ در مسیر گریز وقتی که به پیرزنی پناه

می آورد آن زن هنگامی که می خواهد غذا را تقدیمش نماید و پی می برد که انسانی دارای مقام و منزلت است، یزدگرد از خوردن غذا بدون صدای دلنواز خواننده ها امتناع می ورزد و می گوید: غذا از گلویم پایین نمی رود تا خواننده های ترانه و آوازی نخواند.^(۱) تا این حد در برابر برخی عادات بردگی و ذلتشان رسیده بود که در نهایت گرسنگی و نیاز خوردن به غذا بدون نواختن سرود و ترانه نمی تواند غذایش را میل کند.

همینطور در مورد «هرمزان» یکی از امرای فارس در اهواز می نویسند: وقتی که به اسارت مسلمانان در آمد و او را خدمت حضرت عمر رضی الله عنه در مدینه آوردند، حضرت عمر در مسجد خوابیده بود و از سر و صدای مردم بیدار شد و گفتگویی بین عمر و هرمزان انجام گرفت، هرمزان احساس تشنگی نمود و آب خواست، مقداری آب در لیوانی زبر و درشت آوردند او چون لیوان را به دست گرفت گفت: اگر از تشنگی بمیرم در چنین لیوانی آب نخواهم خورد، سپس لیوانی طبق میلش آوردند و وی آب خورد.^(۲)

اینجا بود که امیرالمؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه یارانش را یاد آوری نمود و آنها را بر سپاس خداوند متعال و شکر بر نعمت اسلام تشویق نمود اسلامی که آنها را از بردگی ها، از این بت های

۱- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب (ایران فی عهد الساسانیین) آرتز کرسطن سین و

همینطور کتاب خود مؤلف (ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین) فصل دوم از باب اول

۲- تاریخ طبری ۴/۲۱۷ و فتوح البلدان ص ۳۷۴

تراشیده شده دست خود انسان نجات داد. حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: «اتعدون ما تحتون» آیا آنچه را با دست می تراشید پرستش می کنید.

اینها عادات و رسوم است که ما خود آنها را ایجاد نمود. بر عبادتشان اصرار می ورزیم تا فردی لباسی آنچنانی و ساختمانی بر فلان سبک، و وسیله ای فلان مدل نداشته باشد، ارزش و جایگاهی ندارد. فارسی ها در آن زمان اگر کسی قیمت کلاهش به صد هزار درهم نمی رسید وی را عار می زدند و کسی که قیمت کلاهش به پنجاه هزار درهم می رسید او نصف شرف و عظمت را به دست آورده بود، و همینطور کمر بند بزرگانشان قیمتش به پنجاه هزار درهم می رسید.^(۱)

یقیناً این شیوه های زندگی و رسوم ترویج یافته، ساخته و پرداخته مردم بود و به هیچ وجه استناد خدایی نداشته اند (ما انزل الله بها من سلطان)

اکنون تمدن فعلی اروپا را ملاحظه نمایید آیا مجموعه ای از عادات ساختگی، قید و بندهای فریبنده و اصطلاحاتی بی اساس نیست؟ التزاماتی که اروپایی ها خود را به آن ملزم می دارند و دیگران نیز از آنها تقلید می کنند از کجا آمده و مصدرشان چیست؟

یقیناً ما بدون دلیل تحت تأثیر این تمدن قرار گرفته ایم و از زندگی طبیعی خویش در آمده ایم، زندگی ای که مریی های این

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۶، ۱۱، ۱۳۴

امت چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ بر آن تأکید داشتند.

ربعی بن عامر اگر چه در نظر بسیاری از مدعیان علم و تمدن شاید تنگ نظر باشد اما وی با دور اندیشی، ایمان قوی و علم عمیق به التزامات و رسم و آیین فارسی‌ها چون طوق و زنجیر، قید و بندهایی می‌نگریست که آنها خود را به وسیله این قیدها در زنجیر کشیده بودند و به این دلیل بود که فرمود: **الله ابستنا لنخرجکم من ضیق الدنیا الی سعتها**

او در واقع فارسی‌ها را اینگونه خطاب می‌نمود: فریب این زرق و برق، مظاهر توخالی را نخورید زیرا شما دارید در قفس زندگی می‌کنید و بدیهی است که قفس، قفس است هر چند هم طلایی و شیشه‌ای باشد. قفس اگر چه به وسعت شهری باشد، باز هم قفس است مگر زندان چیست؟ چرا به آن زندان می‌گویند؟ آیا به خاطر اینکه تنگ است یا به خاطر اینکه دارای اتاقهای زیادی نیست؟ بسا اوقات در زندان چنان اتاقهایی وجود دارد که بسیاری از مردم متوسط در منازلشان چنین اتاقهایی ندارند اما باز هم زندان است هر چند اسباب رفاه و آسایش در آن فراهم باشد، هر چند وسیع و پهناور باشد، هر چند دارای پارکها، استخرها، موزه‌ها و باغها باشد، باز هم زندان است.

آری! این عرب مسلمان، آگاه و باهوش، که از هر نوع عقده حقارت و خود کم بینی، شکست و فقدان اعتماد بر خویش رسته بود، اگر امروز زنده می‌بود یقیناً تمدن غرب را این تمدن پوشالی را که مسلمانان عرب و عجم در بسیاری از کشورها در زندگی‌شان از آن پیروی می‌کنند، با همان دیدی می‌نگریست که

دیروز بر تمدن فارسی‌ها و رومی‌ها نگریم، و همان افسوس‌هایی که دیروز برای رومی‌ها و فارسی‌ها اظهار داشت و آرزو نمود تا آنها را از زندگی تنگ به زندگی فراخ و وسیع در آورد، امروز نیز همان افسوس و آرزو را ابراز می‌نمود.

ربعی بن عامر از حریتی برخوردار بود که اسلام به او نشان داده بود و از این رو از دنیای تنگ، محدود و خفقان‌یغنی دنیای معده و ماده، دنیای شهوات و آرزوها، دنیای بردگی و برده‌کشی، دنیای زندگی فانی و رفتنی، دنیای زندگی مکرر به غم‌ها و گرفتاری‌ها به دنیای وسیع و نامحدود، به دنیای قلب و روح، ایثار و همدردی، عدل و مساوات، عطوفت و رحمت، صفا و صمیمیت، جاوید و باقی، دنیایی که نه در آن فساد است و نه آلودگی، نه غمی است نه اندوهی، در آمده بود.

او از چنین نعمتی برخوردار بود که همزمان با آن فارسی‌ها و رومی‌ها از آن محروم بودند و بدین جهت بود که او تمدن فارسی‌ها و رومی‌ها و زندگیشان را، چون قفسی تنگ می‌دید که انسان آزاد و بزرگواری را در آن حبس نمایند و یا اینکه ماهی را از آب در آورده و در بسته‌ی طلایی و مزین یا در پارچه‌ی نرم و ظریف بگذارند.

این بود دید یک عرب مسلمان، اکنون دید ما، دید انسانهای روشن، معلمین بزرگوار، اساتید دانشگاه‌ها، متولیان تعلیم و تربیت، قلم بدستان و توریست‌ها و جهانگردان اسلامی در اروپا، بر تمدن پوشالی معاصر چگونه است؟

آیا واقعاً تناسبی بین دید ما و آن مسلمان عرب وجود دارد؟

در حالی که او ظاهراً چندان متمدن نبود و آنچه ما از جهان می‌دانیم او نمی‌دانست و یقیناً تاریخی را که ما بررسی نموده‌ایم او بررسی نکرده است، شناختی که ما از تجربیات امتهای گذشته داریم او نداشته است و فلسفه‌هایی که ما در عمقشان فرو رفته‌ایم او فرو نرفته است.

اما نباید فراموش کرد که این نظر عربی است که رسول خدا (ص) و اسلام، سینه‌اش را از عزت و اعتماد به نفس، ایمان و شجاعت، حقارت دنیا و شناخت حقیقت پُر کرده است و به جایی رسیده است که خطاب به رستم بزرگترین فرمانده جهان آن روز، که نامش دلها را به لرزه در می‌آورد و نفر دوم بعد از کسری و بالاتر از تمام امراء و فرماندهان فارسی بود، با صدایی قهرآمیز و توأم با استهزاء چنین بگوید: ای رستم! من بر تو متأسفم، تو بدبختی در دنیایی تنگ خود را گرفتار کردی، ما عربهای مسلمان که نصف بدنمان برهنه، شمشیرهایمان کهنه و فرسوده است و لباسهایمان پینه و وصله دارد، و به جای کفش دمپایی به پا داریم، ما در جنتیم، اما تو در جهنم زندگی می‌کنی. یقیناً تنها عاملی که ربیع بن عامر را بر ایراد این سخن قوی و جری، تکان دهنده و مهیب واداشت، ایمان و اعتماد به نفس، رسالت و قرآینی بود که خداوند متعال او را به وسیله آن فرامین گرامی داشته بود.

آیا امروز نیز چنین افرادی در جوامع اسلامی وجود دارند، که از طریق ادبیات، اشعار و مطبوعات، اروپا و آمریکا را که همواره از سفره ما ارتزاق می‌نمایند و از وجود ما مسلمانان

تغذیه می‌شوند و اگر چنانچه نفتی که از مسلمانان در اختیار آنهاست قطع می‌شد هرگز آنها به این قدرت جنون‌آمیز نمی‌رسیدند، اینگونه مورد خطاب قرار دهد؟

روشن است که امروز انسان اروپایی در ایمان، اخلاق و شخصیت خود به نهایی‌ترین درجه از فقر و افلاس رسیده و در واقع به جذام اخلاقی مبتلا گردیده است و به این دلیل است که تمدنش نیز دارد دوران پوسیدگی و متعفن شدن خود را می‌گذراند و به هیچ وجه قابل علاج و درمان نمی‌باشد و مدتهاست که از مسیحیت نیز بیگانه شده و بدین ترتیب آخرین ارتباطی که با آسمان، نبوت و اخلاق داشت از دست داده است.

اما متأسفانه امروز اکثر مسلمانان تمدن اروپایی را با دید تقدیر و تجلیل، تقدیس و تعظیم می‌نگرند اما دین، تمدن و الگوهای خودشان را در برابر تمدن و الگوهای غربی حقیر می‌پندارند و چون شمع در برابر آتش در مقابل تمدن غرب ذوب می‌شوند.

آن مسلمان عربی که قیمت خویش و رسالتش را دریافته بود، آنگونه رستم را مورد خطاب قرار داد که اگر کوه و دریا را خطاب می‌نمود توان تحمل آن را نداشتند.

آری این بود دید یک مؤمن آگاه، بر تمدنهای پوشالی آن زمان و لزوماً امروز نیز باید مسلمانان آگاه و بیدار، همین دید را بر تمدنهای پوشالی معاصر داشته باشند. این نکته را باید مسلمانان در هر شرایطی که هستند در نظر داشته باشند و باید مسلمانان و بخصوص عربها در شرق و غرب، تمدن پوچ

معاصر را، که زندگی ما را در نور دیده است، با نظری غرور آمیز و آگاهانه ملاحظه نمایند.

ما مسلمانان هرگز و به هیچ وجه امتی بی اصل و بنیاد، بی تمدن و بی تاریخ نیستیم، ما چون علفهای هرزه از زمین سر نزده ایم که اجداد و امجاد نداشته باشیم، خیر هرگز! بلکه ما از هر نظر غنی هستیم، معلمان جهان و مربیان امتهای هستیم.

اگر چه واقعیت تلخ و دردناک امروز بیانگر این است که ما در حرکت خویش از خود اختیار نداریم و به اشاره دیگران حرکت می کنیم و به جای استادی مقام شاگردی در جهان را پذیرفته ایم و کرم، سخا، شخصیت و ارزش خویش را از دست داده ایم.

خداوند مؤرخین مسلمان عرب را جزای خیر دهد که این نکته مهم را به ما رساندند، نکته ای که بیانگر زوایای وجودی شخصیت عربهای نخستین است کسانی که خداوند متعال آنها را به رسالت جاوید اسلام مفتخر گردانید و آنها همواره آن رسالت را مایه عزت، سربلندی، افتخار و همه چیز خویش می دانستند و هر چیزی که جدا از این مصدر می بود و با این منبع ارتباطی نداشت، از نظر آنها آن چیز بی ثبات و فاقد ارزش می بود.

امروز نیز باید موضع گیری ما مسلمانان در برابر تحدیات تمدن معاصر و فلسفه های جدید اینگونه باشد.

باید موضع هر مسلمان در برابر تمدن معاصر موضع مردی سترگ باشد، موضع کسی که به کرامت، رسالت و شخصیتش

می‌بالد، کسی که در استفاده از تمدن معاصر از عقل و استعداد خویش کار گرفته و در رد و تائید هر چیز از آن خودش را آزاد کرده است. آنچه برایش مفید و بی‌ضرر است، و با اهداف و آرمانهایش همسو است، می‌گیرد و چه بسا بر گرفته‌های خویش از تمدن معاصر، ترکیباتی جدید می‌افزاید که توانایی و کارآیی آن را بیشتر می‌نماید، نه موضع‌گیری فردی پست و فرومایه که اعتماد و ایمانش را از دست داده است و در برابر هر شبیحی از قدرت و نیرو خودش را می‌بازد، کسی که به زندگی دل داده و از مرگ گریزان است، کسی که از صحنهٔ ماجراجویی، طموح و آرمان‌طلبی، اصالت و ابتکار، امامت و قیادت فاصله گرفته است. این چنین فردی در نگاهش به تمدن معاصر، چون طفل کوچکی می‌ماند که بر دامنهٔ کوهی ایستاده است، در حالی که چشم به قله‌اش دوخته است و آرزوی رسیدن به آن را می‌نماید. در پایان، موضوع را با قطعه شعری از شاعر اسلام دکتر محمد اقبال رحمته الله علیه خاتمه می‌دهم که جوان روشنفکر مسلمان را مورد خطاب قرار داده است، جوانی که تمدن غرب چنان او را به خود مجذوب نموده است که او را از شخصیت و ابعاد وجودی اش، از وجدان و ضمیرش بیگانه گردانیده است، به ماده دل ضبسته و همواره از مرگ هراسان می‌باشد:

بینی جهان را خود را نبینی
تا چند نادان غافل نشینی

نور قدیمی شب را بر افروز
دست کلیمی در آستینی
بیرون قدم نه از دور آفاق
تو بیش ازینی تو بیش ازینی
از مرگ ترسی ای زنده جاوید
مرگ است صیدی تو در کمینی
جانی که بخشند دیگر نگیرند
آدم بمیرد از بسی یقینی
صورت گری را از هن پیاموز
شاید که خود را باز آفرینی^{۱)}

پایان

